



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء(س)

سال شانزدهم، شماره ۳۷، تابستان ۱۴۰۳

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۱۶۵-۱۳۵

معناشناسی عشق در بازخوانی متون عرفانی بر بنیان نظریهٔ ربط^۱

مینا بهنام^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۹

چکیده

پژوهش حاضر به بازکاوی معنای عشق در گذر از متون عرفانی می‌پردازد. نظریهٔ ربط اسپربر و ویلسون که بنیادی زبانی دارد و در گروه مقولات کاربردشناسی شناختی قرار می‌گیرد، چارچوب نظری این پژوهش را شکل داده است. حاصل این پژوهش نشان می‌دهد در بازخوانی متون عرفانی (بررسی موردی در یک غزل از دیوان حافظ) از منظر مخاطب، عشق، معنایی تجویزی و از پیش معین ندارد و در اصل پدیده‌ای متکثر است و از آنجا که بیان تجربه‌های متافیزیکی در حوزهٔ عرفان چنان که عرفا گفته‌اند با کلمات و عبارات غیرممکن است، پیام عارف در قالب نظام متشکل از انگاره‌های بافتی به صورت تلویحی به مخاطب عرضه شده و همین مسئله سبب ایجاد تکثرات معنایی بیرون از جهان عرفان شده است. براساس نظریهٔ ربط این تلویحات طیفی از اشارات قوی و ضعیف را شامل می‌شوند که خوانندهٔ متن بسته به اطلاعات دانشنامه‌ای و داشته‌های حافظهٔ بلندمدت و کوتاه‌مدت و نیز بافت ادراکی خود و موارد دیگر، آن‌ها را تفسیر می‌کند و هر زمان که انتظار وی از ربط پیام گوینده کافی به نظر برسد، دست از تلاش برمی‌دارد. علاوه بر آن با استفاده از پرسش‌نامه‌ای که بر مبنای نظریهٔ ربط و اهمیت

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2023.44120.2480

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار،

ایران: mi.behnam@hsu.ac.ir

دلالت‌های بافتی بر روش فهم اکتشافی کلام تهیه شد عواملی همچون سن، جنس، تحصیلات، اعتقادات و... بررسی شد و نشان داد که برخی از این عوامل می‌تواند بر دریافت خواننده از عشق در بازخوانی متون عرفانی و جز آن اثرگذار باشد.

کلیدواژه‌ها: نظریه ربط، عشق، متن عرفانی، تعین و تکثر معنا.

مقدمه و بیان مسئله

در خوانش متون عرفانی همواره این چالش وجود داشته است که غرض گوینده از بیان عشق چیست و خاستگاه آن کجاست. در این راستا تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است. عرفا و همچنین محققان و نظریه‌پردازان متأخر نیز همواره این پرسش را بررسی‌ده‌اند و به اتفاق آرا معتقدند که نمی‌توان تعریفی برای عشق متصور شد.

محبی‌الدین ابن عربی درباره عشق که آن را دین و ایمان خود می‌داند، می‌گوید: «هر کس که عشق را تعریف کند آن را نشناخته و کسی که از جام آن جرعه‌ای نچشیده باشد آن را نشناخته و کسی که گوید من از آن جام سیراب شدم آن را نشناخته که عشق شرابی است که کسی را سیراب نکند» (۱۳۹۵: ۱۱۱). همچنین خواجه عبدالله انصاری در «باب العشق» رساله محبت‌نامه تصویری وهم‌انگیز و انتزاعی از عشق عرضه می‌کند: «اگر بسته عشقی خلاص مجوی و اگر کشته عشقی قصاص مجوی که عشق آتشی سوزان است و بحری بی‌پایان است. هم جان است و هم جان را جانان است و قصه بی‌پایان است و درد بی‌درمان است و عقل از ادراک وی حیران است و دل از دریافت وی ناتوان است. نهان‌کننده عیان است و عیان‌کننده نهان است. اگر خاموش باشد دل را چاک کند و از غیر خودش پاک کند. عشق درد نیست، ولی به درد آرد. بلا نیست ولیکن بلا را به سر مرد آرد. چنان‌که علت حیات است، همچنان سبب ممات است. هرچند مایه راحت است پیرایه آفت است. محبت محب را سوزد نه محبوب را و عشق طالب را سوزد نه مطلوب را» (۱۳۴۹: ۱۲۵).

مولوی نیز در دشواری توصیف عشق چنین می‌گوید: «بسیار کس باشد که دلش از این سخنان پُر باشد. الا به عبارات و الفاظ نتواند آوردن، اگرچه عاشق و طالب و نیازمند این باشد. عجب نیست و این مانع عشق نباشد، بلکه خود اصل دل است و نیاز و عشق و محبت.

همچنان که طفل عاشق شیر است و از آن مدد می‌یابد و قوت می‌گیرد و مع هذا نتواند شرح شیر کردن و حد آن را گفتن و در عبارت نتواند آوردن که من از خوردن شیر چه لذت می‌یابم و به ناخوردن او چگونه متألم و ضعیف می‌شوم و بالغ اگرچه به هزار گونه شیر را شرح کند و وصف کند، اما او را از شیر هیچ لذت نباشد و از آن حظ ندارد» (۱۳۸۸: ۴۵). از این دست سخنان و تلاش‌ها برای یافتن معنا و درک درستی از مفهوم عشق در متون عرفانی بسیار است و بسیاری نیز گفته‌اند و باز گفته‌اند. به علاوه با یک جست‌وجوی ساده در حضور عام پدیده عشق در جهان درمی‌یابیم که این امر نه فقط دل‌مشغولی عرفای ما بوده، بلکه حتی فلاسفه عرفان مسلک نیز از عشق در راستای عقل و گاه در تقابل با آن تأکید ورزیده‌اند. از ایشان که بگذریم در مقولات روان‌شناختی مدرن نیز عشق را در مقام یکی از حالات و درونیات روح آدمی بررسی‌ده‌اند و حتی آن را به شکل مدون و چارچوب‌مند تحلیل کرده‌اند.^۱

اما آنچه دغدغه اصلی این پژوهش محسوب می‌شود دریافتن معنایی تثبیت‌شده و تجویزی برای عشق نیست؛ این خود به لحاظ ایدئولوژیک با رویکرد پژوهش در تعارض است. یک دسته‌بندی کلاسیک از عشق، آن را به دو نوع حقیقی و مجازی یا به تعبیری زمینی یا آسمانی تقسیم کرده است. این دسته‌بندی، هستی‌شناسی عشق را در منظر خواننده آگاه به کلافی پیچیده تبدیل کرده است که نمی‌توان برایش معنایی جز عشق به پروردگار متصور شد. شاید عدم امکان اثبات مدعای برخی از عرفا سبب شده عده‌ای به روایت «المجاز قنطره الحقیقه» استناد کنند و برخی به مفهوم وحدت در کثرت (که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو) پردازند. چنین به نظر می‌رسد که این امر ما را به قلمرو تفسیر ادبی می‌برد. «اگر ندانیم هدفمان از تفسیر اثر چیست جست‌وجوی معیارهایی برای تفسیر درست بیهوده خواهد بود» (اسکیلئوس، ۱۳۹۳: ۱۳۹).

با این اوصاف ذکر این نکته ضروری است که در قلمرو ادبیات عرفانی حلقه اتصالی برای اثبات تکثر معنایی نیاز است و آن یافتن دال مرکزی عشق و شبکه معنایی در پیوسته با

۱. بنگرید به نظریه رابرت استرنبرگ روان‌شناس آمریکایی

آن است. البته منظور نگارنده از تکرر به مثابه فوران معنای بی پایان نیست بدون آن که سرمنشأ و هدفی از فهم متن در برداشته باشد، چنان که بارت و فوکو دچار این سوء برداشت هستند که «هرچه معنا بیشتر باشد بهتر است.» از سوی دیگر با توجه به نظریه‌های ادبی مدرن، یکسان قلمداد کردن معنای اثر ادبی با نیتی که مؤلف هنگام نگارش اثر داشته محملی ندارد، اما باید شاخصه‌هایی بر سر معناهای ممکن متن وجود داشته باشد تا آن متن بتواند همچنان متن نشان‌دار باقی بماند و هویت اثر حفظ گردد. برای نمونه غزلی از حافظ، سعدی و مولوی را با موضوع عشق در نظر بگیرید که به دلیل شاخصه‌های فردی دارای ویژگی‌هایی هستند که هر یک را از دیگری متمایز می‌کند و نمی‌توان یک تفسیر مشترک از عشق در شعر هر سه شاعر عرضه کرد. این پرسش مطرح می‌شود که این نگرش در دریافت معنای واحد و جز آن ثبات یافته است و هیچ خواننده‌ای نمی‌تواند به حصول یک تفسیر معنایی از شعر هر سه شاعر دست یابد؟

پرسش‌های پژوهش

- بر بنیان نظریه ربط ارتباط صحیح و مؤثری میان عارف (شاعر) و مخاطب صورت گرفته است؟
- تلویحات و استعاره‌های عرفانی تا چه حد بر دریافت معنی از سوی مخاطب اثر می‌گذارد؟
- چه عواملی بر تغییر تفسیر معنایی عشق در یک متن واحد اثرگذار است؟

پیشینه پژوهش

اگر گذشته پژوهش‌های مرتبط با این مقاله را به دو بخش قسمت کنیم: بخش اول به میراث دیرینه عشق و اهمیت آن در حوزه ادبی می‌رسد که فراوان است و ذکرش در این مقال نمی‌گنجد.^۱ از باب نمونه از مقالات متأخر محمد رحمانی و دیگران (۱۳۹۶) در مقاله «جریان‌شناسی نظریه عشق الهی در متون عرفانی فارسی (از آغاز تا قرن نهم هجری)» به

۱. برای آشنایی با آثاری در باب عشق بنگرید به: «مسائل عشقی» تدوین محمدتقی دانش‌پژوه در مجموعه سخنرانی‌های دومین کنگره تحقیقات ایرانی (زرین کوب، ۱۳۵۲: ۶۴۷-۶۲۶).

بررسی ریشه‌های گفتمانی جریان‌های موافق و مخالف شکل‌گیری و گسترش نظریه عشق الهی در عرفان اسلامی پرداخته است. همچنین بهمن نزهت و دیگران (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «سیر و تطور نظریه عشق» در آرا و اندیشه‌های عرفانی- فلسفی روزبهان و ابن‌دباغ ضمن بهره‌گیری از نظریه معنا، به واژه‌شناسی عشق و محبت، تفکیک آن دو از هم و نیز تعیین و تحدید مفهوم هریک از این دو واژه به حیث عرفانی و فلسفی در آثار روزبهان بقلی شیرازی و ابن‌دباغ پرداخته است؛

بخش دوم به کاربرد نظریه ربط اسپربر و ویلسون در حوزه زبان و گفتار مربوط است و با توجه به خاستگاه نظریه و هم‌سنجی آن با مقولات زبانی منطقی می‌نماید. مقالات بسیاری به‌ویژه در حوزه لهجه‌ها و مصطلحات خاص زبانی بر بنیان این نظریه نگاشته شده است. در حوزه ادبیات مقاله مفید و قابل تأملی با عنوان «بررسی چگونگی دریافت معنای گوینده در استعاره براساس نظریه ربط در شعر قیصر امین‌پور» از محمدجواد عرفانی و نرجس کوچکی (۱۴۰۱) قابل ذکر است. نگارندگان پس از مقدمه‌ای در باب نظریات گرایس و ویلسون نتیجه می‌گیرند که تلویحات شعری قیصر امین‌پور دایره برداشت‌های متفاوت از شعر او را وسعت بخشیده است و این مسئله به دلیل نوع نگرش‌های ایدئولوژیک و نگاه فلسفی خاص او به جهان قابل توجه است. همین موضوع باعث اقبال خوانندگان به شعر قیصر امین‌پور و تأثیرگذاری بیشتر آن گشته است.

بنیان نظری پژوهش

کاربردشناسی شناختی (Cognitive Pragmatics) یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی است که به مطالعه و بررسی معنا در بافت زبانی می‌پردازد و عواملی را بررسی می‌کند که بیشتر از دانستن معنای جملات، بر تفسیر متن‌ها اثرگذار است و الزاماً دربرگیرنده تفسیر مقصود گوینده در بافتی خاص و چگونگی تأثیر بافت بر مخاطب می‌باشد (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۳۰). جورج یول (۱۳۷۹: ۱۳) معتقد است به مدد کاربردشناسی می‌توان دریافت از مجموع آنچه بر زبان گوینده جاری شده، چه میزان پیام به مخاطب منتقل شده است. به نظر کاپلان^۱ (۱۹۸۹) این که واژه یا عبارتی معنای خاصی داشته باشد به معناشناسی

1. Kaplan

مربوط است، ولی دلیل نسبت دادن معنای خاصی به یک واژه یا عبارت و این که چرا از یک عبارت معنای خاصی اراده شده، ارتباطی به معناشناسی ندارد و تنها با کاربردشناسی مرتبط است (ستوده‌نیا و حبیب‌اللهی، ۱۳۹۳: ۵۷). از منظر کاپلان بافت از عناصر پایه‌ای پیرامون یک پاره‌گفتار (utterance) شامل گوینده، زمان، مکان و جهان ممکن‌ی که پاره‌گفتار در آن ایجاد شده، شکل گرفته است. مقصود از پاره‌گفتار سطح ملموس زبان است. به عبارت دیگر صورت گفتاری یا نوشتاری زبان یا تحقق صوری جمله است (صفوی، ۱۳۹۴: ۴۴)

در راستای انتقال پیام به مخاطب و کشف معنی دن اسپربر^۱ و دیدر ویلسون^۲ تأکید می‌کنند برای تفسیر یک متن، خواه ادبی باشد یا نباشد، لازم است بافتی که جمله‌ها در آن شکل می‌گیرند، به دقت مورد بررسی قرار گیرد. به علاوه یکی از بخش‌های مهم در کاربردشناسی نقش شنونده در تعبیر کلام است؛ زیرا کاربرد زبان علاوه بر گوینده، شنونده را هم به عنوان قسمتی از بافت کلامی دربرمی‌گیرد. ماحصل تلاش ایشان در قالب نظریه ربط مطرح شد که در حقیقت شکل توسعه یافته اصل ارتباط از اصول چهارگانه همکاری زبانی (cooperative principles) پاول گرایس (Grice) است که به اصول تعاون شهرت دارد.

گرایس^۳ در سال‌های (۱۹۶۷) و (۱۹۷۸) دو مبحث نظریه معنای ضمنی (Theory of implicature) و نظریه پیشرفته‌تر اصل همکاری زبانی را مطرح کرد. براساس این نظریه به طور مختصر هر کلامی که منعقد می‌شود در صورت ایدئال بودن بر چهار پیش فرض استوار است: کمیت (Quantity)، کیفیت (Quality)، ارتباط (Relation)، شیوه بیان (Manner)؛ بنابراین گوینده باید به شیوه‌ای سخن بگوید که مخاطب دچار سوءتعبیر نشود. تعاون زبانی بر بنیاد پیش فرض‌های گفته شده توصیه می‌کند، به اندازه بگویید، به صحت سخن خویش باور داشته باشید و فقط آنچه به موضوع مربوط است، کوتاه و روشن

1. Dan Sperber

2. Dideran Wilson

۳. پیش از گرایس، آستین (۱۹۶۲)، سرل (۱۹۶۹) و فرگه (۱۸۹۲) و دیگران در نظریه خود به مباحثی پیرامون کارگفت، پاره‌گفتار و معنا پرداخته‌اند.

بیان کنید (گرایس، ۱۹۷۵: ۴۶).

ویلسون و اسپربر بر بنیان بخشی از نظریه گرایس، نظریه ربط را مطرح کردند. ایشان برخلاف نظر گرایس بر این عقیده‌اند که گویندگان صرف رعایت اصل همکاری مرتبط شروع به سخن نمی‌کنند؛ بلکه ربط، یک ویژگی بالقوه است که در همه پدیده‌ها وجود دارد و هر محرک بیرونی یا بازنمون درونی که به‌عنوان ورودی در سیستم شناختی انسان پردازش می‌شود، ممکن است در موقعیت‌های خاص به او ربط پیدا کند. این موقعیت‌های خاص برای شخص در صورتی پیش خواهد آمد که حاصل پردازش مؤلف در بافتی از انگاره‌های موجود، یک تأثیر شناختی مثبت به‌همراه داشته باشد (اسپربر و ویلسون، ۱۹۹۵: ۲۶۰). «این تأثیر شناختی مثبت همان تفاوت‌های ارزشمند و ملموسی است که در انگاره‌های موجود شخص از پدیده‌های جهان اطرافش ایجاد می‌شود و به سه روش به دست می‌آید:

۱. ترکیب با انگاره‌های موجود و حصول دلالت‌های بافتی،

۲. تقویت انگاره‌های موجود،

۳. رد انگاره‌های موجود.

مهم‌ترین نوع تأثیرات شناختی که از پردازش یک داده ورودی به سیستم شناختی انسان حاصل می‌شود، دلالت‌های بافتی است» (بیضایی و کوچکی، ۱۴۰۱: ۳۶۰). دلالت‌های بافتی اطلاعات جدیدی است که در نتیجه پردازش توأمان بافت و محرک یا ورودی که همان محتوای صریح پاره گفتار است، در سیستم شناختی شنونده یا خواننده به دست می‌آید.

در نظریه ربط این انتظار وجود دارد که پیام از حداکثر ربط میان گوینده و شنونده برخوردار باشد. اینکه چگونه می‌توان این ارتباط را توسعه داد به اطلاعات بافتی پیام مربوط است. در نتیجه هرچه ربط پیام بیشتر باشد تلاش ذهنی لازم برای تعبیر آن کمتر خواهد بود. به گفته اسپربر و ویلسون (۱۹۸۹) گوینده در تولید پاره گفتارش، براساس این

۱. نگارنده در مقاله‌ای با عنوان «بررسی سازه‌های غزل مولوی در تصویرسازی بر بنیان رویکرد فضای ذهنی» از منظری دیگر به این مسئله نگریسته است.

فرض عمل می‌کند که دریافت‌کننده از نظر منطقی با دست‌یافتن به اولین تعبیر ممکن، تلاش پردازشی خود را محدود می‌کند و همه جایگزین‌های دیگر را نادیده می‌گیرد (جم، ۱۴۰۰: ۶۲ به نقل از گالینانس، ۲۰۰۰: ۹۷).

براساس استدلال اسپربر و ویلسون شبکه شناختی انسان به گونه‌ای است که در درک داده‌های اطلاعاتی جویای عناصر ارتباطی است. پس بهترین تفسیر از یک گفته همانی است که با فرض یکسان‌بودن متغیرهای دیگر، نیازمند تلاش کمتری باشد و در عین حال بیشترین تأثیر شناختی را بر مخاطب بگذارد (۲۰۰۲: ۹۴). اسپربر و ویلسون برای رسیدن به این هدف فرضیه‌ای را با عنوان «روش فهم اکتشافی» در فرایند ارتباط مطرح می‌کنند.

نکته‌ای که نظریه ربط در تفسیر متن به روش فهم اکتشافی به آن اهمیت می‌دهد این است که همه متون به یک روش تفسیر می‌شوند. به عبارتی هیچ تفاوتی بین تفسیر جملات ساده و بدون صور خیال و جملاتی که صور خیال در آن به کار رفته است، وجود ندارد. همه جملات و پاره‌گفتارها به روشی مشابه تفسیر می‌شوند؛ یعنی با «در نظر گرفتن مقدماتی به عنوان ورودی و ترکیب آن با انگاره‌های بافتی و حصول یک سری نتایج به عنوان خروجی که به صورت منطقی از آن مقدمات قابل استنباط هستند یا لاقط توسط آن‌ها تضمین شده‌اند» (ویلسون و کارستون، ۲۰۰۸: ۳).

برای تفسیر متن به روش اکتشافی بررسی سه مورد زیر لازم است:

۱. ساخت محتوای صریح پاره‌گفتار (explicit utterance content)،
 ۲. تدارک انگاره‌های بافتی (contextual assumption)،
 ۳. استنتاج دلالت‌های بافتی و سایر تأثیرات شناختی از جمله تلویحات.
- شنونده‌ای که از فهم اکتشافی مبتنی بر ربط در تفسیر پاره‌گفتار استفاده می‌کند، مدام تمام مراحل تفسیری ذکر شده را بررسی می‌کند، تغییراتی در آن اعمال می‌کند، بعضی موارد را تعدیل می‌نماید، انگاره‌های بافتی متفاوتی را امتحان می‌کند و در اولین تفسیری که دلالت‌های بافتی کافی یا سایر تأثیرات شناختی را نتیجه دهد و انتظارات ربط را برآورده سازد، متوقف می‌شود» (اسپربر و ویلسون، ۱۹۹۵: ۲۳۴ به نقل از بیضایی و کوچکی، ۱۴۰۱: ۳۶۲).
- صفوی (۱۳۹۲: ۳۵) به دو دیدگاه در مورد معنی واژه اشاره دارد؛ دیدگاه نخست معنی

جمله را از معنی گوینده متمایز می‌داند و معنی‌شناسی را از کاربردشناسی جدا می‌انگارد؛ دیدگاه دوم معتقد است هر واژه از مجموعه نامحدودی معنی بافتی وابسته برخوردار است. این دیدگاه به دلیل نگرش بافتی معنی جمله و معنی مراد گوینده را یکی می‌داند و به همین دلیل نیز بین معنی‌شناسی و کاربردشناسی تمایزی قائل نیست. در شکل افراطی این نگرش دوم، واژه اساساً دربرگیرنده معنی نیست و مفهومش تنها در پاره گفتار تعیین می‌شود.

بنابراین بسته به اینکه معنی از بافت مستقل باشد یا بدان وابسته باشد چالشی برای ادراک معنی ایجاد می‌شود که با تبیین چگونگی تغییر معنی در بافت‌های کاربردی در ارتباط است؛ یعنی واژه‌ها از معنی بافت بنیاد برخوردارند و در بافت‌های مختلف به گونه‌ای متفاوت تعبیر می‌شوند. البته معانی جدید واژگان که تحت تأثیر بافت پدید آمده‌اند در حافظه زبانی گویشوران ذخیره می‌شوند و در موارد مشابه به کار گرفته می‌شوند. بر همین اساس است که زبان‌شناسی شناختی نیز به جای معنا از شبکه شعاعی معنا سخن می‌گوید. در این انگاره برای معنا یک نمونه اصلی یا مرکزی به نام معنای مرکزی تصور می‌شود. در نتیجه شبکه‌ای از معانی وجود دارد که در آن هر واژه‌ای دارای یک معنای اولیه و ثانویه است که با گذشت زمان و بر اثر کاربرد آن در بافت‌های گوناگون، دستخوش گسترش معنایی می‌شود و معناهای تازه‌ای را می‌پذیرد (بامشادی و دیگران، ۱۳۹۵: ۲)

همچنین براساس نظریه ربط هر گویشور مجموعه‌ای از داده‌های دانش‌نامه‌ای را در حافظه بلندمدت خود ذخیره دارد که بر بنیان دانش و تجربه‌های شخصی وی در ذهنش انباشت شده است و هنگامی که پیامی را دریافت می‌کند، در کسری از ثانیه آن را با اطلاعات زمینه‌ای خود ارزیابی می‌کند تا بتواند پیام گوینده را درک کند. گوینده و شنونده تلاش می‌کنند تا به شکلی ناملموس بیشترین همکاری را در عملیات انتقال پیام با هم داشته باشند. حال اگر معنای ضمنی از ظاهر پیام آشکار نشود، شنونده با افزایش تلاش ذهنی پیام را استنباط می‌کند. اسپربر و ویلسون بافت را ساختاری روان‌شناختی و مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های شنونده درباره جهان توصیف کرده‌اند که نیروهای محرکه‌ای از بیرون بر آن اثر می‌گذارد (اسپربر و ویلسون، ۱۹۸۶: ۱۵)؛ از این رو اطلاعات بافتی که بر فرهنگ تکیه دارد به شنونده کمک می‌کند تا از میان گستره وسیع دانش تجربی خود، مناسب‌ترین گزینه را انتخاب کند تا به ربط بهینه دست یابد و هم‌زمان

کوشش ذهنی وی متوقف می‌شود.

بحث و بررسی

بر بنیاد نظریهٔ ربط هم‌زمان با درون داده‌های ادراکی، دلالت‌های بافتی نیز بر کشف معنا اثرگذار است؛ بنابراین برای این که پیامی به تمامی فهم شود، لازم است اطلاعات دریافتی با بافت اجتماعی، فرهنگی و زبانی شنونده که به صورت مجموعه‌ای مدون از تجربیات در ذهن وی انباشته است، ارتباط داشته باشد. پس صرف هم‌زمانی (برای مثال گویشوران فارسی) نمی‌تواند فرد را به‌سوی معنا رهنمون شود.

در این پژوهش بر سر اهمیت عشق در متون عرفانی نزاعی وجود ندارد و می‌کوشد تا از یک‌سونگری یا حتی کل‌نگری فاصله بگیرد و به چندبعدی بودن معنا اذعان دارد؛ البته نه آن‌گونه که در نظر بارت و فوکو معنا به تمامی متکثر است و با مرگ مؤلف می‌توان هر معنایی را از متون دریافت کرد. به تعبیر مارتین اسکیلئوس (۱۳۹۳: ۱۵۹) تصور متن به مثابه فوران معنای بی‌پایان برای خواننده اوهامی بیش نیست. گرچه می‌توان زنجیره‌های واژگانی با چند معنای متفاوت را در نظر گرفت، تصور این که متن می‌تواند هر معنایی داشته باشد، ناممکن است و از سویی دیگر فهم، پدیده‌ای ایستا و مطلق هم نیست. وی نظرگاه بارت و فوکو را دربارهٔ معنا که هرچه بیشتر باشد بهتر است به تمامی رد می‌کند.

متون عرفانی اساساً ساختاری انتزاعی، تلویحی و غیر صریح دارند و عشق در شمار این مقولات است. با استناد به نظریهٔ ربط، استنتاج دلالت‌های بافتی و سایر تأثیرات شناختی از جمله تلویحات موجود در پیام (متن عرفانی) در تبیین معنای عشق ضروری به نظر می‌رسد. محصول خروجی تفسیر که در اثر رفت و برگشت پی‌درپی محتوای صریح و اطلاعات دانشنامه‌ای و بافت حاصل می‌شود، همان دلالت‌های بافتی و تلویحات هستند. شاعر یا نویسندهٔ متن عرفانی در صدد است که مخاطبش این دلالت بافتی را از متن برداشت کند، از این رو در محدودهٔ ترجیحات و نیز توانایی‌های ادراکی و دانشنامه‌ای خود، متن را به شکلی تولید می‌کند که مخاطب با طی مراحل تفسیر آن را برداشت کند و انتظارات ربط را برآورده سازد، اما این امکان وجود دارد که در آن سوی تفسیر مخاطب به جای استنباط یک دلالت بافتی یا تلویح قوی در انتهای تفسیر پاره گفتار، چند تلویح ضعیف را برداشت

کند که انتظارات او را از ربط برآورده ساخته و تکاپوی ذهنی وی متوقف شود. همین امر سبب می‌شود درک و دریافت فرد از واژه‌هایی چون نرگس، نگار، معشوق یا حتی اشاره با ضمیر سوم شخص به چشم، طره، کمان ابرو و... در ادبیات عرفانی نظم و نثر از خوانشی به خوانش دیگر تفسیرهای متفاوتی را به همراه داشته باشد.

دو بیت زیر از حافظ و سعدی می‌تواند روشنگر اهمیت کشف دلالت‌های تلویحی در کلام باشد:

نرگس مست نوازش کن مردم‌دارش خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۷۲)

حجت آن است که گاهی کمری می‌بندد ورنه معلوم نگشتی که میانی دارد
(سعدی، ۱۳۴۲: ۱۳۰)

خواننده این دو بیت با فضای ذهنی و فکری خاص خود به مدد قوای تخیل به تفسیر می‌پردازد. نظر به اینکه به تفکیک دو گانه عشق معتقد باشیم از یک سو نشانه‌های درون شعر وی را به سمت معشوق زمینی رهنمون می‌شود و از دیگر سو نابسامدی زبان عرفان در انتقال مفهوم و لزوم استفاده از واژگانی از قلمرو زندگی روزمره به صورت ضمنی، وی را به سمت حقیقت متعالی هدایت می‌کند. حال، آیا می‌توان گفت کدام یک برداشت درستی از متن است؟

در تلویحاتی از این دست (به تعبیر ویلسون تلویحات ضعیف) مخاطب در نوع و میزان استنباط تلویحات آزادی عمل دارد و مسئولیت نتایج تفسیر بر عهده او خواهد بود. طبق نظریه ربط فقط تلویحاتی پذیرفته‌اند که انتظارات ربط را برآورند و از اصل ربط بهینه و روش درک اکتشافی پیروی کنند.

به وضوح شاهد آن هستیم که در چندین قرنی که پشت سر گذاشتیم، دوگانگی در مفهوم عشق که یک برداشت نادرست از مسئله است تبدیل به یک جهت‌گیری شده و امروز حقیقت عشق در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است؛ یعنی معنا دستخوش بازتولید و تغییر گشته است. حال این پرسش مطرح می‌شود که تفاوت از کجا نشئت می‌گیرد و محل اشکال به مفهوم باز می‌گردد یا به مصداق؟ «از دید معنی‌شناسان، واژه «عشق» از واژه‌های غیر ارجاعی است؛ یعنی با این که معنی دار است و معنی خود را در همنشینی با واژه‌های

دیگر در جمله نشان می‌دهد، ولی به مصداقی در جهان خارج از زبان ارجاع نمی‌دهد؛ به عبارت دیگر، این واژه اغلب در شرایطی به کار می‌رود که نمی‌توان فهمید گوینده به مصداق مشخصی ارجاع داده است یا نه» (نزهت، ۱۳۹۷: ۳۳).

عموماً شاعران عرفان مسلک معنای خاصی را در ذهن دارند و لفظی را برگزیده‌اند که بتواند ظرف مناسبی برای آن مفهوم باشد و معانی مدنظر را به مخاطب منتقل کند، اما آنچه سرمنشأ اختلاف است اینکه گاهی در انتخاب لفظ مناسب، خطا می‌کنند که این موجب می‌شود معنای مغایر با آنچه مقصودشان است به شنونده القا شود. ایشان بارها و بارها بر نارسابودن واژگان در انتقال معنی عشق اذعان کرده‌اند و به ناچار برای انتقال تجارب عرفانی از واژگان کمک گرفته‌اند. با این حساب باید دید آیا الفاظ به کار گرفته شده روشن و واضح است و معنای دیگری را به ذهن متبادر نمی‌کند؟ به طور مثال به غزل شماره ۲۵۶ از دیوان شمس‌الدین محمد حافظ می‌پردازیم که مثال نقضی از این نمونه است و ابهاماتی را در بردارد. در کلاس‌های درسی، در مجامع علمی و حتی نشست‌های غیر تخصصی از متخصصان این حوزه پرسیده می‌شود که بالاخره حافظ عشق زمینی را تجربه کرده است یا عشق آسمانی. تبیین این مسئله و اقناع مخاطبان البته با دشواری‌های خاصی روبه‌رو می‌شود و منشأ تعارض در مباحثات را فراهم می‌کند.

نصیحتی گنمت بشنو و بهانه مگیر	هر آنچه ناصح مُشَفِّق بگویدت بپذیر
ز وصلِ رویِ جوانان تَمَتُّعی بردار	که در کمینگه عمر است مکرِ عالمِ پیر
نَعیمِ هر دو جهان پیشِ عاشقان بجوی	که این متاعِ قلیل است و آن عَطایِ کثیر
معاشری خوش و رودی بساز می‌خواهم	که دردِ خویش بگویم به ناله بَم و زیر
بر آن سَرَم که نَنوَشَم می و گَنه نکنم	اگر موافقِ تدبیرِ من شَوَد تقدیر
چو قسمتِ ازلی بی‌حضورِ ما کردند	گر اندکی نه به وفقِ رضاست خرده مگیر
چو لاله در قَدَحِ ریز ساقیا می و مُشک	که نقشِ خالِ نگارم نمی‌رود ز ضمیر
بیار ساغرِ دُرِّ خوشاب ای ساقی	حسود گو کَرَمِ آصفی بین و بمیر
به عزمِ توبه نهادم قدح ز کف صدبار	ولی کرشمه ساقی نمی‌کُند تقصیر
می دوساله و محبوبِ چارده ساله	همین بس است مرا صُحبتِ صَغیر و کبیر
دل رمیده ما را که پیش می‌گیرد؟	خبر دهید به مجنونِ خسته از زنجیر

حدیث توبه در این بزمگه مگو حافظ
که ساقیان کمان ابرویت زنند به تیر
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۷۳)



از آنجا که هر بافتی مجموعه‌ای از انگاره‌ها است که فرد آن‌ها را از حافظه طولانی مدت یا حافظه کوتاه مدت و فضای ادراکی خود بیرون می‌کشد، در گام نخست لازم است انگاره‌های موجود در بافت غزل روشن شود. انگاره‌هایی مانند نصیحت، ناصح مشفق، نعیم، متاع قلیل، عطای کثیر، گنه، تقدیر، قسمت ازلی، رضا، توبه که یک شبکه معنایی مذهب بنیان را تداعی می‌کند و دسته دیگر انگاره‌های روی جوانان، عاشقان، معاشری خوش، رودی بساز، قدح، ساقی، می، نقش خال نگار، ساغر، قدح، کرشمه ساقی، می دو ساله، محبوب چارده ساله، دل رمیده، بزمگه و ساقیان کمان ابرو شبکه معنایی رند عاشق پیشه را به تصویر می‌کشد؛ بدین ترتیب دو طیف واژگانی که برخاسته از تقابل دو جهان بینی است، دیده می‌شود. خواننده متن در مقام شنونده با توجه به سازمان حافظه دانشنامه‌ای و بافتار ذهنی خود انتخاب بافت را محدود می‌کند تا بتواند به پیام شاعر به عنوان گوینده دست یابد (اسپربر و ویلسون، ۱۹۹۴: ۹۲).

معنای این غزل با توجه به دال مرکزی آن دستخوش تغییر و دگردیسی است. اگر عشق را دال مرکزی این غزل قلمداد کنیم انگاره‌های موجود در غزل مانند «وصل روی جوانان»، «معاشری خوش»، «کرشمه ساقی»، «می دو ساله» و «محبوب چارده ساله» «ساقی کمان ابرو» دلالت‌های بافتی حداقل دو گانه‌ای را با خود به همراه دارد که هر یک در صدد شرح اییات بر بنیان قوانین و داده‌های ذهنی شارح (خواننده) و عواملی دیگر از این دست هستند و اگر

پرسش و پاسخی میان یک نصیحت‌گو و نصیحت‌ش‌نو در وادی مذهب باشد معنای دیگری به ذهن خطور می‌کند.

بنابراین در این غزل یا موارد مشابه با آن شبکه‌واژگانی یک گروه در بافتار خاص معنایی خود به نفع گروه مقابل تغییر ماهیت می‌دهد و به کلی به عقب رانده می‌شود. اینجاست که بحث برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی مطرح می‌گردد که روشی برای حفظ و استمرار قدرت و دوام سلطه‌گفتمانی است؛ مسئله‌ای که نه فقط در مقوله‌عشق، بلکه در حوزه‌های متعددی چون جامعه‌شناسی و امر سیاسی و جز آن نیز کاربرد می‌یابد؛ بنابراین در این میان ایدئولوژی خواننده به شدت بر نوع برداشت و تغییرات معنایی آن مؤثر است و در بسیاری موارد تلاش می‌کند معنای مکشوفش را برای خوانندگان دیگر به اثبات رساند و معنای دیگری را به کلی نقض کند. از این منظر عشق یک دال شناور است که مدلول آن نیز شناور و غیرثابت است و مدلول‌های متعدد دارد؛ خواننده‌ای که با این غزل مواجه می‌شود به پردازش انگاره‌های موجود می‌پردازد. لذا افراد متناسب با نظام معناسازی و به قدر ظرفیت اندیشگی خود سعی دارند عشق را فهم و تفسیر کنند. این مسئله نتیجه یک تأثیر شناختی مثبت است که به عنوان دستاورد پردازش مؤلف در بافتی از انگاره‌های موجود برای انتقال پیام به مخاطب قابل ذکر است و منجر به دلالت‌های بافتی می‌شود که در نتیجه پردازش توأمان بافت و محرک (ورودی) که همان محتوای صریح پاره‌گفتار است، در سیستم شناختی شنونده یا خواننده به دست می‌آید.

بر بنیاد نظریه ربط دو مؤلفه اساسی شاعر و خواننده (مخاطب) در انتقال پیام و در امر فهم نقش شایان توجهی دارند، این پرسش مطرح می‌شود که با توجه به دوگانگی نظام واژگانی و معنایی در غزل فوق، میان حافظ و مخاطبانش یک ارتباط خوب و موفق در انتقال پیام صورت گرفته است؟ به خاطر داشته باشیم که در سنت شعری حافظ شیرازی که پشتوانه آن اندیشه‌های عارفانه و عاشقانه است این قبیل تقابلات چندان دورازذهن و نادر نیست.^۱ بر بنیاد نظریه ربط لازمه یک ارتباط اثرگذار، وضوح پیام است و با توجه به عوامل درون‌متنی و نشانه‌های موجود در غزل مذکور معنای منتقل شده به مخاطب از وضوح لازم

۱. برای آگاهی بیشتر (نک. شفیع کدکنی، ۱۳۹۷)

برخوردار نیست، خوانندگان در برداشت از متن در دو قطب رودرروی یکدیگر ایستاده‌اند. از سوی دیگر شاید بتوان گفت حافظ تعمداً این تقابل دوقطبی را در شبکه‌های معنایی غزل ایجاد کرده است تا از طریق سیالیت بافتی هم انتقال پیام و هم دریافت آن به تعویق بیفتد. مسئله‌ای که در سایر آثار عرفانی نیز به وضوح قابل مشاهده است، تجربه‌های عرفانی و مکشوفات متافیزیکی به دلیل نارسایی در بیان و گفتار و ضرورت بهره‌گیری از واژگان ملموس و آشنا نقش گوینده را کم‌رنگ کرده و حضور مخاطب در تفسیر متن پررنگ می‌شود. وقتی اصل عشق در یک متن عرفانی با ابهام معنایی توأمان است و عارف از ادراک آن ناتوان، چگونه می‌تواند بر بنیاد اصل ربط بهینه به‌درستی پیام را به مخاطب منتقل کند و هر اندازه بگوید از انتقال پیام ناتوان هستم ممکن است بر برخی از خوانندگان که فضای ذهنی متفاوتی دارند اثر نکند و ایشان به دنبال کشف رابطه باشند. سوای این مسئله برخی به قصد انکار و پاک کردن صورت مسئله به بازخوانی یک متن می‌پردازند و این خود سبب تولید معانی جدید خودخواسته می‌گردد. شاعر معانی ذهنی‌اش را به صورت تلویحی و در قالب انگاره‌های دانشنامه‌ای بیان می‌کند؛ از این پس این مخاطب است که با توجه به عوامل پیش گفته به پردازش داده‌های عرضه شده در غزل می‌پردازد و بسته به آن‌ها تلویحات قوی یا ضعیف را فهم کند و به معنای اکتشافی از متن پی ببرد. حال این امکان وجود دارد که فهم او از تلویحات ضعیف، او را در سطح دانشنامه‌ای و قراردادی نگاه دارد یا اینکه به کشفی فراتر دست یابد.

اینکه چه عواملی سبب تغییر نگرش به معنای عشق می‌شود، به‌طور مشخص به بافت پیرامون مخاطب باز می‌گردد. در دوره مدرن نگرش به پدیده عشق تغییرات معنایی وسیعی داشته و حتی بر بنیان قراردادهای ذهنی جامعه انسانی در برخی موارد تنزل یافته است. نرلیش (۱۹۹۰: ۱۸۱) تأکید می‌کند که واژه‌ها ماهیتی پویا و منعطف دارند و حامل معنایی ثابت و نهایی نیستند؛ از این رو در بستر فرهنگی یک جامعه و در چارچوب‌های گفتاری آن معنا می‌یابند. پس دامنه معنی‌داری واژه‌ها را شنونده در بافت زبانی تعیین می‌کند. تکثر معنای عشق به‌ویژه در دوران معاصر برخاسته از چنین نگرشی است، چرا که ساختارهای جامعه‌شناختی و بستر فرهنگی جامعه با تغییرات معناداری روبه‌رو شده است و هویت انسان مدرن با واقعیات ملموس پیرامون عشق و اتباع آن که با عقل جزئی دریافتنی است انس و الفت بیشتری دارد.

شاید بتوان گفت دسته‌بندی دوگانه کلاسیک که عشق را از یک منظر به حقیقی و مجازی و از منظری دیگر به زمینی و آسمانی تقسیم می‌کند، با توجه به نظریه ربط خالی از اشکال نباشد و لازم است در بازخوانی متون عرفانی به این مسئله توجه کرد. پافشاری بر تعریف و تثبیت معنایی تک‌بعدی و نهایی برای عشق به نوعی در تعارض با آموزه‌های عرفانی است: «مبحث وحدت در عین کثرت» بر لزوم وحدانیت معشوق تأکید می‌ورزد که به خودی خود راه عشق را از هرگونه هوس میرا می‌کند. از منظر گفتمانی چگونه می‌توان میان این برداشت‌ها از یک هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و رویه‌ای صلح‌گونه بهره برد. تقسیم عشق به زمینی و آسمانی در یک نگاه تقلیل‌گرایانه می‌تواند به مسئله قداست و پاک‌دامنی عشق خدشه وارد کند؛ حال آنکه دامن‌گیری عشق از این معنی بری است. این واپس‌زنی معنایی از سوی دو گفتمان عشق حقیقی و مجازی در روساخت سبب مغفول ماندن کارکردهای معنایی زیرساختی عشق گشته است.

از سوی دیگر نظام گفتمانی عشق در نزاع بر سر تثبیت معنا تلاش می‌کند واقعیت و اصول پذیرفتنی و مناسب برای رابطه اجتماعی را گونه‌ای متفاوت و مختص به خود تعریف کند. «غیریت‌سازی‌های اجتماعی زمانی پیدا می‌شوند که هویت‌های مختلف همدیگر را نفی و طرد کنند» (سلطانی، ۱۳۸۷: ۷۶). بدیهی است که یک دانش مشترک پیش‌فرض ارتباطی فرستنده و گیرنده است و این دانش مشترک و تجربه شخصی در بستر فرهنگ پدیدار می‌شود، اما هر فهمی دامنه‌ای دارد و نمی‌توان این مهم را نادیده گرفت که ممکن است یک فرد در موقعیت‌های مختلف، فهم مختلفی از متن داشته باشد؛ خواننده براساس آنات فردی، معانی مختلفی را از یک متن درک می‌کند؛ در این میان پیش‌فرض‌ها، پیش‌فهم‌ها، انتظارات و ذهنیت خواننده نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم متون دارد. برای تأیید یا رد شدن این پیش‌فرض در عصر حاضر و در راستای تبیین نظریه ربط و کاریست آن در انگاره عشق، تعداد یکصد و پنجاه پرسش‌نامه میان افراد (زن و مرد) از سن ۱۸ تا ۷۵ سال در مکان‌های متفاوت با شاخصه‌های مختلف (دانشگاه، شرکت، اعضای خانواده و...) توزیع شده است. با این پیش‌فرض که طبق نظر اسپربر و ویلسون عوامل بافتی مانند جنسیت، طبقه اجتماعی، گویش، تربیت اعتقادی خانواده، سن و تحصیلات بر فهم برداشت فرد (خواننده- شنونده) از مفهوم عشق اثر می‌گذارد.

این پرسش‌نامه حاوی شش سؤال است که برای پاسخ به آن پنج گزینه (کاملاً مخالفم، مخالفم، نظری ندارد، موافقم، کاملاً موافقم) در نظر گرفته شده است. طراحی شش سؤال از گذر یافته‌ها و مطالعات علمی نگارنده از خلال متون عرفانی و دانشگاهی صورت گرفته است.^۱ نتیجه این پرسش‌نامه با استفاده از آزمون‌های آماری^۲ بررسی و به شکل جدول ترسیم شده و در متن مقاله فقط دو جدول قید شده است:

برای سنجش پاسخ افراد به شش سؤال پرسش‌نامه از آزمون رتبه علامت‌دار ویلکاکسون استفاده شده و پاسخ‌های افراد نسبت به سطح میانی نظری ندارم سنجیده شده است. نتیجه اینکه در پاسخ به سؤال ۲ و ۴ تعداد موافقان از مخالفان بیشتر و معنی‌دار است و پاسخ به سؤال ۶ بر عکس تعداد مخالفان از موافقان بیشتر است. تعداد افراد موافق و مخالف در پاسخ به سؤالات ۱ و ۳ و ۵ اختلاف معناداری ندارد.

جدول ۱. سنجش پاسخ‌های افراد به سؤالات

سؤال	تعداد موافق	تعداد مخالف	تعداد بی‌نظر	آماره آزمون	P-مقدار	نتیجه
۱	۵۹	۵۸	۳۲	-۰/۸۲۳	۰/۴۱۱	تعداد موافقان و مخالفان اختلاف معنی‌دار ندارد.
۲	۱۲۵	۹	۱۵	-۸/۷۶۳	<۰/۰۰۱	تعداد موافقان از مخالفان بیشتر و معنی‌دار است.
۳	۴۲	۷۶	۳۱	-۱/۶۰۲	۰/۱۰۹	تعداد موافقان و مخالفان اختلاف معنی‌دار ندارد.
۴	۱۰۶	۹	۳۳	-۸/۱۸۴	<۰/۰۰۱	تعداد موافقان از مخالفان بیشتر و معنی‌دار است.
۵	۶۱	۷۷	۱۱	-۱/۱۹۳	۰/۲۳۳	تعداد موافقان و مخالفان اختلاف معنی‌دار ندارد.
۶	۲	۱۳۷	۱۰	-۱۰/۲۸۶	<۰/۰۰۱	تعداد مخالفان از موافقان بیشتر و معنی‌دار است.

۱. پرسش‌ها در صفحه پیوست مقاله آمده است.

۲. از راهنمایی جناب آقای دکتر محمد بلبلیان قالیباف عضو هیأت علمی گروه آمار دانشگاه حکیم سبزواری جهت تحلیل‌های آماری سپاسگزارم.

برای بررسی تأثیر جنسیت بر پاسخ افراد به شش سؤال پرسش‌نامه از آزمون ناپارامتری من-ویتنی استفاده شده و پاسخ‌های افراد در دو جنس با یکدیگر مقایسه شده که نتیجه این آزمون نشان می‌دهد زنان فقط در پاسخ به سؤال ۲ بیشتر از مردان با موضوع موافق هستند و میان پاسخ‌های زنان و مردان اختلاف معناداری به چشم می‌خورد.

آزمون ناپارامتری من-ویتنی برای بررسی تأثیر دین و مذهب بر پاسخ افراد به شش سؤال پرسش‌نامه به کار گرفته شده و پاسخ‌های افراد در دو گروه با یکدیگر مقایسه شده است. نتیجه این آزمون گویای این مطلب است که در پاسخ به سؤال اول، دوم و چهارم افراد مذهبی بیشتر از افراد غیرمذهبی با این موضوع موافق هستند و این اختلاف معنی‌دار است. بررسی پاسخ‌ها در سؤالات ۳ و ۵ و ۶ نشان می‌دهد، مذهب اختلاف معناداری را در پاسخ‌ها ایجاد نکرده است.

برای بررسی تأثیر تحصیلات بر پاسخ افراد به شش سؤال پرسش‌نامه از آزمون ناپارامتری کروسکال-والیس استفاده شده و پاسخ‌های افراد در سطوح مختلف تحصیلی با یکدیگر مقایسه شده است، از آنجا که در برخی سطوح تحصیلی تعداد مشاهدات بسیار کم است برخی سطوح با یکدیگر ادغام شده و تحصیلات افراد در سه سطح مدنظر قرار گرفته است. بر بنیاد پرسش‌نامه طراحی شده و پاسخ‌های دریافت شده آن سطوح تحصیلی تفاوتی در دیدگاه فرد نسبت به عشق ایجاد نکرده است.

از آزمون ناپارامتری کروسکال-والیس برای بازکاوی تأثیر وضعیت اقتصادی بر پاسخ افراد به شش سؤال پرسش‌نامه استفاده شده و پاسخ‌های افراد در سه گروه با یکدیگر مقایسه شده است. به‌رغم پیش‌فرض نگارنده، وضعیت سه گروه معیشتی (سطح پایین، سطح متوسط و مرفه) در درک و دریافت از عشق و پاسخ به سؤالات پرسش‌نامه حاضر تمایز معناداری ندارد.

برای بررسی تأثیر گویش افراد بر پاسخ آن‌ها به شش سؤال پرسش‌نامه از آزمون ناپارامتری من-ویتنی استفاده شده و پاسخ‌های افراد در دو جنس با یکدیگر مقایسه شده است. با توجه به اینکه در نمونه‌های مورد مطالعه تعداد افراد با گویش‌های ترکی، کردی و لری کم است این افراد را به‌عنوان گویش غیرفارسی در یک دسته در نظر گرفته‌ایم. نتیجه این که گویش تأثیری بر دیدگاه فردی پیرامون عشق ندارد.

برای مطالعه تأثیر سن افراد بر پاسخ آن‌ها به شش سؤال پرسش‌نامه، افراد را در ۵ گروه سنی در نظر گرفته و از آزمون ناپارامتری کروسکال-والیس استفاده شده است. نتیجه این آزمون در جدول زیر گزارش شده است. همان گونه که مشهود است نوعی نوسان کاهشی و افزایشی در دهه‌های مختلف زندگی افراد در مسئله عشق دیده می‌شود که مخاطب را به تأمل وامی‌دارد.

جدول ۲. پاسخ‌گویی به سؤالات بر مبنای سن

سؤال	گروه سنی	تعداد	میانگین رتبه‌ها	آمار آزمون	p- مقدار	نتیجه
۱	کمتر یا مساوی ۲۰ سال	۴۲	۶۳/۶۴	۱۱/۱۶۵	۰/۰۲۵	با افزایش سن پاسخ افراد به این سؤال افزایش می‌یابد و در گروه سنی ۴۰ تا ۵۰ سال به حداکثر می‌رسد، اما در گروه سنی بیشتر از ۵۰ سال با کاهش همراه است و این اختلاف معنی‌دار می‌باشد.
	۲۰ تا ۳۰ سال	۴۶	۶۶/۸۸			
	۳۰ تا ۴۰ سال	۲۳	۷۸/۴۶			
	۴۰ تا ۵۰ سال	۲۴	۹۵/۶۷			
	بیشتر از ۵۰ سال	۱۰	۷۳/۵۰			
۲	کمتر یا مساوی ۲۰ سال	۴۲	۷۱/۳۷	۱۰/۲۸۴	۰/۰۳۶	از گروه سنی ۲۰ تا ۳۰ سال با افزایش سن پاسخ افراد به این سؤال افزایش می‌یابد و در گروه سنی ۴۰ تا ۵۰ سال به حداکثر می‌رسد، اما در گروه سنی بیشتر از ۵۰ سال با کاهش همراه است و این اختلاف معنی‌دار می‌باشد.
	۲۰ تا ۳۰ سال	۴۶	۶۴/۲۰			
	۳۰ تا ۴۰ سال	۲۳	۸۰/۸۰			
	۴۰ تا ۵۰ سال	۲۴	۹۰/۳۸			

سؤال	گروه سنی	تعداد	میانگین رتبه‌ها	آمار آزمون	-p مقدار	نتیجه
	بیشتر از ۵۰ سال	۱۰	۶۰/۷۰			
۳	کمتر یا مساوی ۲۰ سال	۴۲	۶۵/۹۹	۱۵/۷۲۴	۰/۰۰۳	با افزایش سن پاسخ افراد به این سؤال افزایش می‌یابد و در گروه سنی ۳۰ تا ۴۰ سال به حداکثر می‌رسد، اما در گروه سنی ۴۰ تا ۵۰ سال افت شدید دارد و در گروه سنی بیشتر از ۵۰ سال مجدد روند افزایشی دارد و این اختلاف معنی‌دار می‌باشد.
	۲۰ تا ۳۰ سال	۴۶	۶۹/۶۲			
	۳۰ تا ۴۰ سال	۲۳	۱۰۲/۲۶			
	۴۰ تا ۵۰ سال	۲۴	۶۱/۶۹			
	بیشتر از ۵۰ سال	۱۰	۷۷/۸۵			
۴	کمتر یا مساوی ۲۰ سال	۴۲	۶۲/۶۴	۸/۳۰۱	۰/۰۸۱	بین دیدگاه افراد در گروه‌های سنی متفاوت اختلاف معنی‌داری وجود ندارد.
	۲۰ تا ۳۰ سال	۴۶	۶۸/۹۵			
	۳۰ تا ۴۰ سال	۲۳	۸۲/۱۷			
	۴۰ تا ۵۰ سال	۲۳	۸۷/۴۸			
	بیشتر از ۵۰ سال	۱۰	۷۳/۵۵			
۵	کمتر یا مساوی ۲۰ سال	۴۲	۶۱/۴۵	۱۲/۷۵۹	۰/۰۱۳	با افزایش سن پاسخ افراد به این سؤال افزایش می‌یابد و در گروه سنی ۳۰ تا ۴۰ سال به حداکثر

سؤال	گروه سنی	تعداد	میانگین رتبه‌ها	آمار آزمون	-p مقدار	نتیجه
	۲۰ تا ۳۰ سال	۴۶	۶۵/۹۷			می‌رسد، و در دو گروه سنی بعد روند کاهشی دارد و این اختلاف معنی‌دار است.
	۳۰ تا ۴۰ سال	۲۳	۹۲/۰۰			
	۴۰ تا ۵۰ سال	۲۴	۸۶/۲۷			
	بیشتر از ۵۰ سال	۱۰	۷۸/۳۰			
۶	کمتر یا مساوی ۲۰ سال	۴۲	۷۹/۶۰	۵/۰۰۴	۰/۲۸۷	بین دیدگاه افراد در گروه‌های سنی متفاوت اختلاف معنی‌داری وجود ندارد.
	۲۰ تا ۳۰ سال	۴۶	۶۸/۲۵			
	۳۰ تا ۴۰ سال	۲۳	۷۰/۵۲			
	۴۰ تا ۵۰ سال	۲۴	۶۶/۴۸			
	بیشتر از ۵۰ سال	۱۰	۸۸/۵۰			

در مجموع از میان متغیرهای بررسی شده باورهای مذهبی، سن و جنسیت بر نگرش افراد به مقوله عشق تأثیرگذار بوده و نحوه مواجهه با آن را دگرگون کرده است. سایر عوامل اختلاف معناداری را در برداشت افراد ایجاد نکرده است.

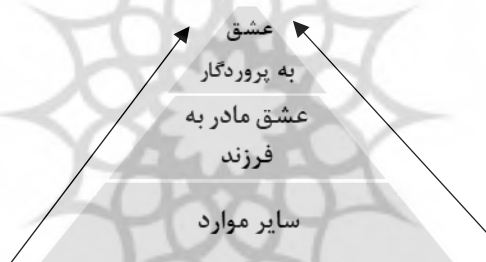
نتیجه‌گیری

کاربست نظریهٔ ربط در متن عرفانی نشان داد که فرایند ادراک و فهم پیام توسط خواننده از یک مسیر کاملاً استنباطی صورت می‌پذیرد و نیازمند بررسی پاره‌گفتارها یا انگاره‌های موجود در متن است. از گذر این مقدمات نتایجی حاصل می‌شود که پیش‌فرض‌هایی دربارهٔ معنای پیام گوینده (شاعر یا نویسنده) را در بر می‌گیرد. هم‌سنجی انگاره‌های متنی براساس نظام بافتی، ادراکی و محیطی خواننده از یکی به دیگری سبب کشف معانی استنباطی متفاوت از یک متن واحد می‌شود؛ به بیان دیگر از منظر مخاطب، عشق معنایی تجویزی و ازپیش تعیین شده ندارد و اساساً پدیده‌ای متکثر است و از آنجا که بیان تجربه‌های متافیزیکی در حوزهٔ عرفان چنان که عرفا گفته‌اند با کلمات و عبارات غیر ممکن است، پیام عارف در قالب نظام متشکل از انگاره‌های بافتی به صورت تلویحی به مخاطب عرضه شده و همین مسئله سبب ایجاد تکثرات معنایی بیرون از جهان عرفان شده است. براساس نظریهٔ ربط این تلویحات طیفی از اشارات قوی و ضعیف را شامل می‌شوند که خوانندهٔ متن بسته به اطلاعات دانشنامه‌ای و داشته‌های حافظهٔ بلندمدت و کوتاه‌مدت و نیز بافت ادراکی خود و موارد دیگر به تفسیر آن‌ها می‌پردازد و هر زمان که انتظار وی از ربط پیام گوینده کافی به نظر برسد، دست از تلاش ذهنی بر می‌دارد. در همین راستا با استفاده از پرسش‌نامه‌ای که بر مبنای نظریهٔ ربط و اهمیت دلالت‌های بافتی بر روش فهم اکتشافی کلام تهیه شد عواملی همچون سن، جنس، تحصیلات، اعتقادات و... بررسی شد و نشان داد که برخی از این عوامل می‌تواند بر دریافت خواننده از عشق در بازخوانی متون عرفانی و جز آن اثرگذار باشد.

از خلال مواردی که ذکر شد در بازخوانی معاصر از متن عرفانی می‌توان به سه گفتمان مستقل و رودررو دست یافت: یکی از این گفتمان‌ها از اساس با تفکر مجاز مخالف است و راه عشق حقیقی را از عشق مجازی سوا می‌داند؛ دیگری با توجه به بازتعریف معنای مجاز به وجود سلسله‌مراتبی در عشق قائل است و عشق ازلی را نفی نمی‌کند و درعین حال به تفکر «المجاز قنطره الحقیقه» پایبندی دارد؛ گفتمان سوم به تفکیک عشق به زمینی و آسمانی یا حقیقی و مجازی اعتقادی ندارد و برای عشق حقیقتی در نظر دارد که فارغ از این مسائل از قداستی ویژه بهره‌مند است. به قول سعدی:

ما را نظر به خیر است در حسن ماه رویان آن کو به شر کند میل او خود بشر نباشد
(سعدی، ۱۳۴۲: ۱۴۳)

از این رو در راستای درک و دریافت درست تری از عشق هرمی پیشنهاد می شود که در بالاترین سطح آن عشق به پروردگار قرار دارد و در دامنه سایر موارد عشق که حرکتی صعودی را به سمت معشوق ازلی می پیمایند. در این صورت تفکیک عشق حقیقی از مجازی - چنان که قدما گفته اند - الزامی ندارد. بحث بر سر ظرفیت وجودی انسان هاست و درک و دریافت عشق چنان که باید و شاید. آنچه انسان ها به عنوان میراث معنوی از عشقی که پروردگار در دل هایشان نهفته است، به همراه دارند سبب می شود که در برهه های مختلف زندگی آن را به نوعی تجربه کنند تا بتوانند نه فقط به اسم عاشقی بلکه به رسم و حقیقت آن نیز متخلق شوند:



بنابراین چندان دور از ذهن نمی نماید اگر مخاطب عام (فاقد سواد عرفانی) در دریافت از اشعار دچار نوعی انحراف معیار بشود و چنان که از سابقه تجربیات عرفانی انتظار می رود از شعر یا متن برداشت نکند. این مسئله حاصل تداخل در شبکه های معنایی ذهن مخاطب است و به دلیل وجود تلویحات قوی و ضعیف انتقال پیام چنان که در نظریه ربط تأکید می شود از فرستنده به گیرنده اتفاق نیفتاده است و مغز ساده ترین و نزدیک ترین معنی را بر بنیان عوامل پیش گفته به گویشور پیشنهاد می کند. حال اگر کسی از متن عرفانی معنایی را افاده کند که در ساخت آن به ذهن متبادر می گردد، اشتباهی مرتکب نشده است. در هر صورت فضای ادراکی ما ظرف معانی گوناگون است و ذهن انسان در مواجهه با یک مسئله واکنش های متفاوتی از خود به نمایش می گذارد.

نکته دیگر اینکه گاهی برداشت خواننده با توضیحات شخص ثالثی تغییر می کند؛ به

بیان دیگر پس از شرح دیگری برداشت معنای خواننده از متن تغییر می‌کند و مثلاً از محدوده مجاز به قلمرو حقیقت قدم می‌گذارد. آنچه مسلم است اثر عرفانی به مثابه جامعه زبانی در نظر گرفته شده است که واژگان در آن‌ها با معانی سیال در چرخش‌اند و آنکه معنایی را در لحظه برای متن برداشت می‌کند ذهن خواننده است و این بازنمایی‌های ایدئولوژیک خواننده از متن عرفانی است که تعیین‌کننده معنای جهان مفروضات متن است و نمی‌توان گفت:

۱. متون عرفانی تنها یک معنا دارند و آن مقصود گوینده متن است،
 ۲. متون عرفانی معانی مختلف و متکثری دارند و صاحب متن به تمامی آن معانی وقوف داشته است و هر معنایی که مخاطب دریافت می‌کند معنای صحیح متن است،
 ۳. متن عرفانی لزوماً معنای واحدی را افاده نمی‌کند، اما معانی متکثر نیز لزوماً مراد گوینده نیست و ممکن است صحیح نباشد.
- الگوی مفیدی که اسپربر و ویلسون برای تبیین و تفسیر ادبی در اختیار ما می‌گذارد، مسئولیت مؤلف را در معنای قصدناشده به رسمیت می‌شناسد و علاوه بر آن به جای اینکه میان معنای مدنظر گوینده- شاعر و معنایی که شنونده- خواننده استنباط می‌کند تمایز قائل شود، پیوستاری معنایی را بین این دو در نظر می‌گیرد و آن دو را در بستر ارتباط زبانی معنادار بر می‌شمرد. به عبارت دیگر بسته به اهداف گفت‌وگو و بافت رویداد زبانی انتظار مشارکت کنندگان یا مخاطبان است که کمیت، کیفیت، موضوعیت و شیوه بیان اطلاعات تعیین شود. در این میان نه فقط تعالی ذهنی بلکه انحطاط فکری یک گفتمان یا یک فرد می‌تواند بر درک و دریافت ناصحیح از متن عرفانی اثر بگذارد.
- به همان میزان الزامات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هم می‌توانند دریافت مخاطب از اثر ادبی- عرفانی را تحت الشعاع قرار دهد. پس نمی‌توان از مطالبات گفتمان‌های موجود در جامعه و نحوه مواجهه مخاطب با متن درحالی که زیر سیطره آن قرار دارد غفلت کرد. گفتمان‌های غالب نوع خاصی از معنا را مطالبه و حاکم می‌کنند. برای مثال گفتمان سیاست، عشق را در حب به وطن خلاصه می‌کند؛ گفتمان مذهب و گفتمان عرفان پروردگار احد و واحد و معشوق ازلی (خداوند) را هسته اصلی و حقیقی عشق قلمداد

می‌کند و گفتمان نسل جوان در قرن بیست و یکم بر تظاهرات جسمانی معشوق تکیه دارد. این گونه است که دال مرکزی معشوق خود منشأ تعارضات و تفاسیر دیگرگونه به حساب می‌آید و می‌تواند بازنمایی‌های مختلفی را به تصویر بکشد و حتی نقش دال‌های شناوری چون عاشق و رقیب را به عقب براند. از سوی دیگر عرفان یعنی شناخت و هرکس به میزان ظرف وجودی‌اش از این جام قبسی برمی‌گیرد؛ پس نمی‌توان حکم کلی صادر کرد که همه مخاطبان چه به لحاظ میزان خردمندی یا سن و سال و حتی جنسیت به یک معنای مشابه دست یابند. در همه گفتمان‌هایی که بر ساخته عشق هستند، معشوق یگانه در قلمرو عشق مرکزیت دارد و عاشقان متکثر هستند^۱. حال تصور عشاق از معشوق به عدد نفوس الخلاق می‌تواند متکثر باشد. چنان‌که مولانا نیز در مناظره موسی و شبان به‌درستی اشاره کرده است. بدین ترتیب بر ایند آنچه پیرامون عوامل مؤثر بر تکوین معنا ذکر شد نشان می‌دهد که دامنه معنایی عشق، مقوله‌ای متعین و بسته نیست. در پایان نظریه ربط الگویی کاربردی را برای تبیین و تفسیر متون ادبی و به‌ویژه متون عرفانی در اختیار خواننده می‌نهد که با بهره‌گیری از آن می‌توان هم جایگاه مؤلف و هم اهمیت مخاطب را در بافتار متن و کشف ربط بهینه به رسمیت پذیرفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. حتی اگر نگاهی به بیانیه مکتب وقوع بیندازیم درمی‌یابیم که آن معشوق خوار و ذلیل که مورد بی‌مهری عاشق قرار گرفته است، همچنان نقش شخصیت اول را ایفا می‌کند و در مرکز توجه مخاطب است.

پیوست

پرسش نامه

- * جنسیت: زن ☐ مرد ☐ سن: * تحصیلات: *
- * نژاد: ایرانی ☐ غیر ایرانی (نام ببرید) ☐
- * طبقه اجتماعی: مرفه ☐ سطح متوسط ☐ سطح پایین ☐
- * گویش: فارسی ☐ ترکی ☐ لری ☐ کردی ☐ سایر ☐ (نام ببرید)
- * وضعیت اعتقادی خانواده: مذهبی ☐ غیر مذهبی ☐

• با توجه به تجربیات زیسته و تفکرات شخصی خود به پرسش های زیر پاسخ دهید.

۱. عشق حقیقتی است که تنها به وجود اقدس پروردگار اشاره دارد.
کاملاً مخالفم ☐ مخالفم ☐ نظری ندارم ☐ موافقم ☐ کاملاً موافقم ☐
۲. عشق موهبتی است که در وجود همه انسان ها نهفته است و می توان از این مفهوم برداشتی دوسویه داشت؛ یعنی هم عشق حقیقی (عشق به پروردگار) و هم عشق مجازی (عشق به غیر از پروردگار) را اراده کرد.
کاملاً مخالفم ☐ مخالفم ☐ نظری ندارم ☐ موافقم ☐ کاملاً موافقم ☐
۳. عشق مجازی یعنی عشق غیرواقعی.
کاملاً مخالفم ☐ مخالفم ☐ نظری ندارم ☐ موافقم ☐ کاملاً موافقم ☐
۴. عشق در همه جا جاری و ساری است و لازم است برای آن طیفی طبقاتی را ترسیم کرد که در متعالی ترین قسمت آن عشق به خدا و در بخش های دیگر اقسام دیگر عشق وجود دارد.
کاملاً مخالفم ☐ مخالفم ☐ نظری ندارم ☐ موافقم ☐ کاملاً موافقم ☐
۵. عشق همان دوست داشتن است.
کاملاً مخالفم ☐ مخالفم ☐ نظری ندارم ☐ موافقم ☐ کاملاً موافقم ☐
۶. عشق همان هوس است.
کاملاً مخالفم ☐ مخالفم ☐ نظری ندارم ☐ موافقم ☐ کاملاً موافقم ☐

منابع

- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۹۲). *فرهنگ توصیفی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن عربی، محی الدین. (۱۳۹۵). *فتوحات مکیه*. ترجمه محمد خواجهوی. تهران: مولی.
- اسکیلئوس، اوله مارتین. (۱۳۹۳). *درآمدی بر فلسفه و ادبیات*. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگه.
- بامشادی، پارسا و دیگران. (۱۳۹۵). «بررسی معنایی سه حرف اضافه... در کردی گورانی از دیدگاه شناختی». *جستارهای زبانی*. شماره ۴. صص ۵۹-۸۰.
- جم، بشیر. (۱۴۰۰). «بررسی گسترش معنا و بافت کاربردی واژه‌ها و عبارت‌های مذهبی در فارسی گفتاری بر پایه نظریه ربط». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. شماره ۴. ۸۱-۵۵.
- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۴۹). *رسایل*. تصحیح وحید دستگردی. تهران: کتابفروشی فروغی.
- ستوده‌نیا محمدرضا و مهدی حبیب‌اللهی. (۱۳۹۳). «نقش بافت درون‌زبانی در تفسیر آیات مشابه قرآنی». *قرآن و حدیث*. شماره ۱۵. صص ۵۵-۸۸.
- سلطانی، علی اصغر. (۱۳۸۷). *قدرت، گفتمان و زبان، سازوکارهای قدرت در جمهوری اسلامی ایران*. تهران: نی.
- شمس، مهدی و محمد مشکات. (۱۳۹۶). «نقد‌هایی بر نظریه معنا در فلسفه تحلیلی ادبیات». *فلسفه*. شماره ۲. صص ۹۳-۶۱.
- صفوی، کورش. (۱۳۹۲). «کدام معنی؟». *علم زبان*. شماره ۱. ۴۰-۱۱.
- عرفانی بیضایی، محمدجواد و نرجس کوچکی. (۱۴۰۱). «بررسی چگونگی دریافت معنای گوینده در استعاره براساس نظریه ربط در شعر قیصر امین‌پور». *زبان شناخت*. شماره ۱. صص ۳۷۹-۳۵۵.
- مقدمی، محمدتقی. (۱۳۹۰). «نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موف و نقد آن». *معرفت فرهنگی و اجتماعی*. شماره ۲. صص ۱۲۴-۹۱.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۸). *فیه مافیه*. تصحیح توفیق سبحانی. تهران: پارسه.
- نزهت، بهمن و دیگران. (۱۳۹۷). «سیر و تطور نظریه «عشق» در آرا و اندیشه‌های عرفانی-فلسفی روزبهان و ابن‌دبّاغ». *متن پژوهی ادبی*. شماره ۷۶. صص ۳۷-۳۲.
- یول، جرج. (۱۳۷۹). *کاربردشناسی زبان*. ترجمه محمد مهدیرجی و منوچهر توانگر. چاپ ۴. تهران: سمت.

- Grice, H. P. (1967). Logic and conversation: William James Lectures. Harvard. In studies in the way of words (1989) (pp.1-143). Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Grice, P. (1975). Logic and Conversation in Cole. Pp. 45-60.
- Nerlich Brigitte(1990). Change in Language. First published. London: Routledge
- Sperber, D., & Wilson, D. (1986). Relevance: communication and cognition. 2nd edition. Oxford: Blackwell.
- Sperber, D., & Wilson, D. (2002). Relevance theory. *Handbook of pragmatics*. Oxford: Blackwell.
- Wilson, D. and Sperber, D. (2004). Relevance theory. In L. Horn and G. Ward (eds) *The Handbook of Pragmatics*, pp. 607-32. Oxford: Blackwell.
- Wilson, D. and Sperber, D.(1994) Outline of Relevance Theory. *Links & Letters* 1, 85-106.
- Wilson, D. and Sperber, D. (2012) *Meaning and Relevance*. Cambridge University Press; First Edition.
- Wilson, D. & Carston, R. (2008), "Metaphor and the 'emergent property' problem": a relevance-theoretic approach. *The Baltic International Yearbook of Cognition, Logic and Communication* [Online], 3 (2007). <http://www.thebalticyearbook.org/>.

References

- Abdullah Ansari, A (1970). *Resala*. Corrected by Dastgerdi, V. Tehran: Forugi (In Persian)
- Agha Gol Zadeh. F (2013). *Descriptive Culture of Discourse Analysis and Pragmatics*. Tehran: Elmi& Farhangi. (In Persian)
- Bamshadi P, Bamshadi J, Ansarian S (2016). "Semantic Analysis of Prepositions wæl, ta & æra in Gurani Kurdish within the Cognitive Perspective". *Linguistic essays*. No 7 (4) :59-80. (In Persian)
- Erfani Beyzaee, M & kuchaki, N (2022). "An Investigation of the Meaning of Speaker Meaning in Metaphor, Based on Riet's Theory in Kaiser Amin pour's Poetry" . *Language Studies, Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS) Biannual Journal*, Vol. 13, No. 1, Spring and Summer 2022, 353-379. (In Persian)
- Grice, H. P. (1967). *Logic and conversation: William James Lectures*. Harvard. (In English)
- Hafez-e- Shirazi, Sh (1941). *Divan*. Corrected by Ghazvini, M. Tehran: Zovar. (In Persian)
- Ibn Arabi. M(2016). *Al-Futuhāt al-Makkiyya*. Translated by Khajavi, M. Tehran: Mowla. (In Persian)
- Jam, B(2021). "Extension of the Meaning and Physical Context of Religious words and Expressions in Spoken Persian: A Relevance-Theoretic Analysis". *Zabanshenasi va Guyeshhaye Khorasan*. No 4(13). Pp 55- 81. (In Persian)
- Moghaddami, M(2011). "Theory of Discourse Analysis by Lacla and Mouffe and its criticism" . *Journal of Social Cultural Knowledge*. (In Persian)
- Mowlavi, J(2009). *Fihi Ma Fihi* .Corrected by Sobhani, T. Tehran: Parse. (In Persian)
- Mozafari A ,Nozhat B ,Jabbarpour S(2018). "Quest and the development of the theory of "love" in the mystical and philosophical notions and thoughts of Roozbahan and Ibn al Dabbagh". *Literary Text Research* . No 76(22). Pp 32-37. (In Persian)
- Nerlich Brigitte(1990). *Change in Language*. First published. London: Routledge (In English)
- le Martin, S(2020). *Philosophy and Literature: An Introduction*. Translated by Nabavi, M. Tehran: Agah . (In Persian)
- Safavi, K(2013). "Spatial Interpretation of the Left-Right and Front-Back Axes in Persian". *Language Science*. No1(1). Pp 11-40. (In Persian)

- Shams, M& Meshkat, M(2020). "A Criticism of Theories of Meaning in Analytic Philosophy of Art". Philosophy. No 2(45). Pp 61-93. (In Persian)
- Sotudeh neya, M& Habib Allahi, M(2014). "The Role of Intralingual Context in the Explanation of Allegorical Verses". pazhouhesh name-ye quran va hadith. No 15(8). Pp55-88.
- Soltani, A(2008). *Power, discourse and language: mechanisms of power in the Islamic Republic of Iran*. Tehran: Ney. (In Persian)
- Sperber, D., & Wilson, D. (1986). *Relevance: communication and cognition*. 2nd edition. Oxford: Blackwell. (In English)
- Sperber, D., & Wilson, D. (2002). *Relevance theory. Handbook of pragmatics*. Oxford: Blackwell. (In English)
- Wilson, D. and Sperber, D. (2004). *Relevance theory*. In L. Horn and G. Ward (eds). Oxford: Blackwell. (In English)
- Wilson, D. and Sperber, D.(1994) Outline of Relevance Theory. *Links & Letters* 1, 85-106. (In English)
- Wilson, D. and Sperber, D. (2012) *Meaning and Relevance*. Cambridge University Press. (In English)
- Youle, G(2000). *Language and pragmatics*. Translated by Raji, M& Tavangar, M. 4 Published, Tehran: Samt. (In Persian)



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

The semantics of love in the review of mystical texts based on the Relevance theory¹

Mina Behnam²

Received: 2023/06/27

Accepted: 2023/11/30

Abstract

This research examines the meaning of love on the basis of mystical texts . The theoretical basis of the study is the relevance theory of Sperber and Wilson. The result of this research shows that in the review of mystical texts (a case study of a sonnet from Hafez's Divan) from the audience's point of view, love has no prescribed and predetermined meaning and is in fact a multiple phenomenon And because of the impossibility of expressing metaphysical experiences in mysticism the mystics's speech is implicitly presented to the audience in the form of textural patterns. And this is the reason for the emergence of multiple phenomena of semantics outside the world of mysticism. According to relevance theory, these implications comprise a series of strong and weak hints that the reader of the text interprets depending on the encyclopedic information and the contents of long-term and short-term memory, as well as on his own perceptual context and other cases, and whenever the listener's expectation of the relevance of the message seems sufficient, he abandons the attempt. In addition, using a questionnaire created on the basis of relevance theory and the importance of contextual implications for the method of exploratory comprehension of words, factors such as age, gender, education, beliefs, etc. were examined and it showed that some of these factors can affect the reader's perception of love is effective in rereading mystical texts and others.

Keywords: Relevance theory, love, Mystical text, Determinism and multiple phenomenon

1. DOI: 10.22051/jml.2023.44120.2480

2. Assistant Professor , Department of Persian Language and Literature, Faculty of literature of Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran. mi.behnam@hsu.ac.ir

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997